

متن پرسش

سلام: این چندروزه اخیر مخصوصا یه حدیثی از امیرالمومنین چندبار به گوشمون خورده با چنین مضمونی که میفرماید «...إِعْرِفِ الْحَقَّ، تَعْرِفِ أَهْلَهُ...» حق رو بشناس، اهل حق رو خواهی شناخت... و چند روزه تو این فکرم که حقرو چطور میشه شناخت؟! یعنی چه نشانه‌هایی داره؟! با چی قابل شناخته (قلب، عقل یا...)?! و چقدر قابل شناخته؟! یعنی آیا هرکسی قابلیت رویت حقرو داره یا نه؟! اگر آره که هیچ، اگر نه باز سوال اینکه امکان داره شناخته باشه اما پشت‌گوش انداخته باشه یا نه (البته تاریخ می‌گه امکانش هست)?! حالا چی میشه که یک عده با اینکه می‌شناسند حقرو اما بیخیالش میشند؟! و سوال بعد اینکه همیشه نشناختن حق عامدانه‌ست یا نه، سهوی هم هست؟ یعنی طرف براش واقعا قابل تشخیص نبوده؟! اگر اینم هست باز چی میشه که طرف دچار چنین حالتی میشه؟! و سوال آخر اینکه «هل یستوی الذین یعلمون الحق و الذین لا یعلمون»؟! ایا امکان داره یکی باشه؟! اگر امکان داره چطور؟! سوالهارو از دیگران می‌پرسم احساس می‌کنم با پیچوندن پاسخمون میدن که قانعم نمیکنه...! و حقیقتا دیگه از سخنرانایی که یچیز کلی میگن و میرن بدم میاد. دست خودم نیست (با تمام احترامی که به روحانیت داریم) میان سخنرانی میکنن با فن‌بیانی که دارن... صحبتاشون با تماااا قشنگی و زیبایی بیانشون. ولی قانعم نمیکنه چون در فضای حقیقی می‌بینم حل نمیکنه! یعنی گاهی وقتا حتی احساس می‌کنم عامدا اینطور صحبت میکنن با این سبک و لطافت که جامعه مخاطب صرفا از لحن بیانشون خوششون بیاد و بخندند نه از محتواشون! بیشتر احساس پیچوندن می‌کنم تا اقتناع بیشتر. اون دسته‌ای که دم از تفکر و گفتگو می‌زنند حرفاشون رو که می‌شنوم بیشتر احساس ادا بازی می‌کنم چون تو فضای حقیقی واقعا دارم می‌بینم که گره‌ای حتی از جامعه مخاطبش، حتی از طرفدارانش، حتی از اونایی که خیلی ازش تعریف میکنن، می‌بینم که باز نمیشه واقعا. صرفا توهم زده میشن انگار دیگه از حرفا کلی و اخلاقی خسته شدم. آخرم گفته میشه فلان کار رو انجام بدید به بهشت نزدیک میشید. چه میدونم اینقد ثواب داره اونقد کباب یا... من اصلا بهشت اینجور نمیخوام، ثواب و بهشتش برای خودشون! واقعا نمیخوام. خلاصه نمیدونم چکار کنم به کی بگم! سر این مسائل و سوالات بحران زده شدیم چند وقتیه.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: ۱. آری! در آن روایت ما را دعوت کرده تا با نور حقیقت که در فطرت خود به صورت نهادینه داریم؛ شخصیت افراد را بسنجیم. ۲. وقتی انسان به امیال خود بیش از حد میدان

می‌دهد، حتی اگر حق را هم بداند، انکار می‌کند به همان معنایی که سامری به حضرت موسی «علیه‌السلام» عرض کرد: «كَذُّبِكَ سَأَلْتُ لِي نَفْسِي» یعنی حق را می‌دانستم ولی میل نفسانی‌ام به چنین عملی کشاند. ۳. آیه مذکور، وجدان مخاطب را مورد خطاب قرار می‌دهد از آن جهت که هر انسانی در نزد خود می‌داند علم به حقایق و جهل به حقایق، مساوی نیست. به همان جهت دشمنان حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» هم در حقانیت او نسبت به صدام حسین اقرار داشتند.

موفق باشید